

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

اولین بحث در احکام تعارض این بود که آیا ادله‌ی حجیت امارات شامل فرض تعارض می‌شود یا خیر؟ به نظر ما ادله‌ی حجیت شامل فرض تعارض می‌شود مطلقاً - ادله لفظی و غیر لفظی - چون در باب امارات نمی‌گوئیم هر دو بالفعل حجیت دارند. ادله، دلالت بر حجیت شأنیه یا لولایی امارات می‌کند یعنی هر کدام با قطع نظر از دیگری حجیت دارند پس نمی‌توان گفت ادله‌ی حجیت شامل موارد تعارض نیست.

خصوصاً با توجه به اینکه مورد و فرض اخبار علاجیه، تعارض دو خبر است پس چطور می‌شود بگوئیم ادله‌ی حجیت شامل موارد تعارض نیست ولی ملتزم به اخبار علاجیه بشویم.

علاوه بر اینکه مفروض و اصل موضوعی برای چهار احتمالی - تساقط، توقف، تخییر و احتیاط - که ذکر کردیم حجیت شأنیه و لولائیه است؛ یعنی اگر بگوئیم ادله از ابتدا شامل فرض تعارض نیست دیگر نوبت به قاعده اولی و هکذا قاعده ثانویه نمی‌رسد. پس اثبات اینکه ادله شامل مورد تعارض هم می‌شود باید دید قاعده اولی در تعارض چیست؟

کلام مرحوم شیخ در قاعده‌ی اولی در تعارض

مرحوم شیخ در رسائل بعد از اشکال بر مرحوم سید مجاهد می‌گویند، وقتی روشن شد در دلیل حجیت فرقی بین اجماع و عموماً و اطلاقات نیست، قاعده یا اصل اولی را باید روی دو مبنا بررسی کنیم. خلاصه کلام مرحوم شیخ این است که روی مبنای سببیت، دو خبر متعارض کالحکمین یا کالواجبین المتزاحمین می‌شود و باید قاعده‌ی تزاحم را جاری کرد. اما روی طریقت در ابتدا می‌گویند تساقط ولی در انتها می‌گویند يجب الحكم بالتوقف و این توقف را به تساقط برمی‌گردانند کما اینکه تخییر را هم به تساقط برمی‌گردانند. اما توضیح مطلب طبق هر دو مبنا چنین است:

مبنای سببیت

در این مبنا دو مطلب را ذکر می‌کنند:

الف - ابتدا می‌فرمایند «وجوب الأخذ باحد المتعارضین فی الجملة» یعنی نسبت به نفی ثالث، روی دلیل عقل است یعنی وقتی به عقل مراجعه می‌کنیم می‌بینیم عقل در باب امتثال می‌گوید هر تکلیفی منوط به قدرت و امکان تحقق آن متعلق در عالم خارج است و غیر از این مطلب، چیز دیگری نمی‌گوید.

حالا شاید کسی بگوید چرا لزوم عمل به احدهما را از دلیل لفظی استفاده نمی‌کنید؟ ایشان در جواب می‌گویند عدم اثبات لزوم عمل به احد المتعارضین از راه ادله‌ی لفظی این است که ادله‌ی حجیت نسبت به هر دو دلیل علی السویه می‌گویند اجمالاً حجیت دارد و چون نسبت به این دو علی السویه است پس از ادله‌ی لفظی نمی‌توان برای لزوم اخذ به احدهما استفاده کرد.

ب- روی مبنای سببیت هر اماره‌ای ایجاد مصلحت در مؤدای خودش می‌کند.

در نتیجه اگر هر کدام از این امارات را آوردیم قدرت بر آوردن دیگری نداریم یعنی قدرت ما بر یکی غیر معین واقع می‌شود پس این دو اماره کالواجبین المتزاحمین می‌شود. اگر اهم و مهم نبود تخییر و اگر احدهما اهم بود، باید همان را اخذ کنیم^[1].

مبنای طریقت^[2]

در این مبنا ابتدا می‌گویند ظاهر ادله‌ی حجیت اخبار و امارات طریقت است. در ادامه طریقت را معنا می‌کنند و می‌فرمایند «بمعنی أن الشارع لاحظ الواقع و أمر بالتوصل إليه من هذا الطريق» بخلاف سببیت که کاری به واقع نداریم و اماره سبب حدوث مصلحت در مؤداست، شارع در طریقت واقع را ملاحظه می‌کند و می‌گوید چون غالباً از راه اخبار یا امارات به واقع می‌رسیم باید به آن عمل کنیم.

طبق این مبنا چون نگاه به واقع است و واقع هم یکی از این دو بیشتر نیست - مثلاً وقتی یک اماره می‌گوید نماز جمعه واجب و اماره‌ی دیگر می‌گوید نماز جمعه حرام است چون در واقع یا وجوب و یا حرمت است - پس علم به کذب احدهما پیدا می‌کنیم و می‌گوئیم یکی از اینها واقعاً طریق است و دیگری واقعاً طریق نیست.

مرحوم شیخ در ادامه می‌فرماید اگر در باب تزاحم فرض شد که مکلف قدرت بر امتثال هر دو را دارد باید هر دو را انجام بدهد ولی در مانحن فیه فرض این است که قدرت بر امتثال هر دو ندارد. در باب تعارض هم اگر فرض شد که مکلف قدرت بر اتیان هر دو را دارد نه تنها لزومی ندارد بلکه می‌گوئیم نباید هر دو را آورد چون یکی از اینها مطابق با واقع است.

در این موارد از راه احتیاط نمی‌شود وارد شد چون اولاً در بین برخی موارد تناقض یا تضاد وجود دارد و ثانیاً در مواردی که تناقض نیست، احتیاط به معنای عمل به هر دو نیست بلکه می‌گوید احتیاط کن تا بتوانی واقع را درک کنی مثلاً در تعارض واجب و مستحب می‌گوید واجب را انجام بده تا اطمینان به درک واقع پیدا کنی.

پس شیخ تا اینجا می‌فرماید بنا بر سببیت، مصلحت در هر دو و بنا بر طریقت، مصلحت در یکی از این دو وجود دارد در نتیجه نسبت به خبران متعارضان نمی‌توانیم بگوئیم هر دو مطرح است بلکه باید بگوئیم احدهمای غیر معین مطرح است پس «یتجه الحکم حینئذ بالتوقف» و توقف یعنی «شیئاً منهما لیس طریقا فی مؤداه بالخصوص» خصوص هیچ کدام از این دو، طریق به مؤدا نیست در نتیجه اگر اصل مطابق نداشته باشد باید به اصول عملیه رجوع کنیم. اما اگر یکی از این دو يك مرجحی داشته باشد که مطابق با اصل است سبب ترجیح می‌شود و اگر کاملاً متکافئ باشد و هیچ مرجحی نداشته باشد باید توقف کنیم.

بحث مهم در عبارت مرحوم شیخ این است که بالاخره نظر مرحوم شیخ توقف است یا تساقط چون گفتیم ایشان قبل از بیان کلام سید مجاهد مسئله‌ی تساقط را مطرح می‌کنند اما در ذیل می‌فرماید «یتجه الحکم بالتوقف».

فرق تساقط و توقف در این است که اگر قائل به تساقط شدیم گویا این دو دلیل وجود ندارد لذا اصلاً نفی ثالث فهمیده نمی‌شود اما طبق قول به توقف می‌گوئیم هر چند هر کدام بالخصوص نسبت به مؤدا و دلالت مطابقی‌اش حجّت نیست اما حجیتش نسبت

به مدلول التزامی باقی است لذا مجال برای نفی ثالث وجود دارد^[3].

کلام مرحوم آخوند در قاعده‌ی اولی در تعارض

مرحوم آخوند (قدس سره) روی مبنای طریقت با شیخ مخالفت می‌کند و می‌گوید اینکه شما گفتید هر دو ساقط است صحیح نیست چون وقتی علم به کذب احدهما داریم باید احدهما ساقط شود نه اینکه هر دو ساقط شود ولی چون احدهما عنوان غیر معین دارد، هیچ کدام مؤدای خود را نمی‌توانند ثابت کنند. در نتیجه آخوند و شیخ نفی ثالث را می‌پذیرند منتهی شیخ می‌گوید با هر دو نفی ثالث می‌شود آخوند می‌گوید با احدهما نفی ثالث می‌شود.

اما عمده اشکال آخوند به شیخ روی مسئله سببیت است. آخوند روی مسئله سببیت دو احتمال را مطرح می‌کنند:

الف- در مبنای سببیت اماره‌ای حجیت دارد که لم یعلم کذب و در مانحن فیه چون احدهما معلوم الکذب است نتیجه با طریقت یکی می‌شود.

ب- در مبنای سببیت مقتضی حجیت در هر دو وجود دارد. شیخ اینجا مطلقاً قائل به تراحم شد ولی آخوند می‌فرماید این احتمال دو صورت دارد:

ب-1- اگر مفاد این دو الزامی باشد مثلاً وجوب دو ضد یا لزوم دو متناقضین، جایگاه تراحم است.

ب-2- اما اگر احدهما الزامی دیگری و دیگری غیر الزامی باشد، غیر الزامی نمی‌تواند با الزامی تراحم کند.

منتهی استدراکی می‌کنند می‌فرمایند اگر کسی مسئله‌ی موافقت التزامیه را بپذیرد همه موارد فوق منجر به تراحم می‌شود ولی چه کنیم که برای موافقت التزامیه در احکام واقعی دلیل نداریم چه برسد به احکام ظاهریه^[4].

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] فرائد الاصول، ج2، ص: 761 و 762؛ و الغرض من هذا التطويل حسم مادة الشبهة التي توهمها بعضهم من أن القدر المتيقن من أدلة الأمارات التي ليس لها عموم لفظي هو حجيتها مع الخلو عن المعارض و حيث اتضح عدم الفرق في المقام بين كون أدلة الأمارات من العمومات أو من قبيل الإجماع فنقول إن الحكم بوجوب الأخذ بأحد المتعارضين في الجملة و عدم تساقطهما ليس لأجل شمول العموم اللفظي لأحدهما على البديل من حيث هذا المفهوم المنتزع لأن ذلك غير ممكن كما تقدم وجهه في بيان الشبهة و إنما هو حكم عقلي يحكم به العقل بعد ملاحظة وجوب كل منهما في حد نفسه بحيث لو أمكن الجمع بينهما وجب كلاهما لبقاء المصلحة في كل منهما غاية الأمر أنه يفوته إحدى المصلحتين و يدرك الأخرى. و لكن لما كان امتثال التكليف بالعمل بكل منهما كسائر التكاليف الشرعية و العرفية مشروطاً بالقدرة و المفروض أن كلا منهما مقدور في حال ترك الآخر و غير مقدور مع إيجاد الآخر فكل منهما مع ترك الآخر مقدور يحرم تركه و يتعين فعله و مع إيجاد الآخر يجوز تركه و لا يعاقب عليه فوجوب الأخذ بأحدهما نتيجة أدلة وجوب الامتثال و العمل بكل منهما بعد تقييد وجوب الامتثال بالقدرة. و هذا مما يحكم به بديهة العقل كما في كل واجبين اجتماعاً على المكلف و لا مانع من تعيين كل منهما على المكلف بمقتضى دليله إلا تعيين الآخر عليه كذلك. و السر في ذلك أنا لو حكمنا بسقوط كليهما مع إمكان أحدهما على البديل لم يكن وجوب كل واحد منهما ثابتاً بمجرد الإمكان و لزم كون وجوب كل منهما مشروطاً بعدم انضمامه مع الآخر و هذا خلاف ما فرضنا من عدم تقييد كل منها في مقام الامتثال بأزيد من الإمكان سواء كان وجوب كل واحد منهما بأمرين أو كان بأمر واحد يشمل واجبين و ليس التخيير في القسم

الأول لاستعمال الأمر فى التخيير. و الحاصل أنه إذا أمر الشارع بشيء واحد استقل العقل بوجوب إطاعته فى ذلك الأمر بشرط عدم المانع العقلى و الشرعى و إذا أمر بشيئين و اتفق امتناع إيجابهما فى الخارج استقل العقل بوجوب إطاعته فى أحدهما لا بعينه لأنها ممكنة فيقبح تركها. لكن هذا كله على تقدير أن يكون العمل بالخبر من باب السببية بأن يكون قيام الخبر على وجوب فعل واقعا سببا شرعيا لوجوبه ظاهرا على المكلف فيصير المتعارضان من قبيل السببين المتزامنين فيلغى أحدهما مع وجود وصف السببية فيه لإعمال الآخر كما فى كل واجبين متزامنين.

[2] مرحوم شيخ از طريقت گاهى روى مبنای خودشان تعبیر به مصلحت در سلوك و گاهى طبق تعبیر مشهور تعبیر به مصلحت داشت طريقت مى کنند.

[3] فرائد الاصول، ج2، ص:762: أما لو جعلناه من باب الطريقية كما هو ظاهر أدلة حجية الأخبار بل غيرها من الأمارات بمعنى أن الشارع لاحظ الواقع و أمر بالتوصل إليه من هذا الطريق لغلبة إيصاله إلى الواقع فالمتعارضان لا يصيران من قبيل الواجبين المتزامنين للعلم بعدم إرادة الشارع سلوك الطريقين معا لأن أحدهما مخالف للواقع قطعاً فلا يكونان طريقين إلى الواقع و لو فرض محالاً إمكان العمل بهما كما يعلم إرادته لكل من المتزامنين فى نفسه على تقدير إمكان الجمع. مثلاً لو فرضنا أن الشارع لاحظ كون الخبر غالب الإيصال إلى الواقع فأمر بالعمل به فى جميع الموارد لعدم المائز بين الفرد الموصول منه و غيره فإذا تعارض خبران جامعان لشرائط الحجية لم يعقل بقاء تلك المصلحة فى كل منهما بحيث لو أمكن الجمع بينهما أراد الشارع إدراك المصلحتين بل وجود تلك المصلحة فى كل منهما بخصوصه مقيد بعدم معارضته بمثله. و من هنا يتجه الحكم حينئذ بالتوقف لا بمعنى أن أحدهما المعين واقعا طريق و لا نعلمه بعينه كما لو اشتبه خبر صحيح بين خبرين بل بمعنى أن شيئاً منهما ليس طريقاً فى مؤداه بالخصوص و مقتضاه الرجوع إلى الأصول العملية إن لم يرجح بالأصل الخبر المطابق له و إلا فيكون مورد الكلام غير التكافؤ مختصاً بما إذا لم يكن أحدهما مطابقاً للأصل فيتساقطان من راسه. و إن قلنا بأنه مرجح خرج عن مورد الكلام أعنى التكافؤ فلا بد من فرض الكلام فيما لم يكن هناك أصل مع أحدهما فيتساقطان من حيث جواز العمل بكل منهما لعدم كونهما طريقين كما أن التخيير مرجعه إلى التساقط من حيث وجوب العمل.

[4] كفاية الأصول (طبع آل البيت)، ص: 439 و 440: التعارض و إن كان لا يوجب إلا سقوط أحد المتعارضين عن الحجية رأساً حيث لا يوجب إلا العلم بكذب أحدهما فلا يكون هناك مانع عن حجية الآخر إلا أنه حيث كان بلا تعيين و لا عنوان واقعا فإنه لم يعلم كذبه إلا كذلك و احتمال كون كل منهما كاذباً لم يكن واحد منهما بحجة فى خصوص مؤداه لعدم التعيين فى الحجة أصلاً كما لا يخفى. نعم يكون نفى الثالث بأحدهما لبقائه على الحجية و صلاحيته على ما هو عليه من عدم التعيين لذلك لا بهما هذا بناء على حجية الأمارات من باب الطريقية كما هو كذلك حيث لا يكاد يكون حجة طريقاً إلا ما احتمل إصابته فلا محالة كان العلم بكذب أحدهما مانعاً عن حجيته و أما بناء على حجيتها من باب السببية فكذلك لو كان الحجة هو خصوص ما لم يعلم كذبه بأن لا يكون مقتضى للسببية فيها إلا فيه كما هو المتيقن من دليل اعتبار غير السند منها و هو بناء العقلاء على أصالتى الظهور و الصدور لا للتقية و نحوها و كذا السند لو كان دليل اعتباره هو بناؤهم أيضاً و ظهوره فيه لو كان هو الآيات و الأخبار ضرورة ظهورها فيه لو لم نقل بظهورها فى خصوص ما إذا حصل الظن منه أو الاطمئنان. و أما لو كان مقتضى للحجية فى كل واحد من المتعارضين لكان التعارض بينهما من تزامن الواجبين فيما إذا كانا مؤديين إلى وجوب الضدين أو لزوم المتناقضين لا فيما إذا كان مؤدى أحدهما حكماً غير إلزامى فإنه حينئذ لا يزاحم الآخر ضرورة عدم صلاحية ما لا اقتضاء فيه أن يزاحم به ما فيه الاقتضاء إلا أن يقال بأن قضية اعتبار دليل الغير الإلزامى أن يكون عن اقتضاء فيزاحم به حينئذ ما يقتضى الإلزامى و يحكم فعلاً بغير الإلزامى و لا يزاحم بمقتضاه ما يقتضى الغير الإلزامى لكفاية عدم تمامية علة الإلزامى فى الحكم بغيره.